

درباره ساختار اجتماعی آینده جامعه ایران

خط سیاسی “انقلاب دمکراتیک و یا انقلاب دمکراتیک نوین” در ایران، تسلیم پرولتاریا در مقابل بورژوازی لیبرال است

ایران یک کشور سرمایه‌داری است. نظام آن بر مبنای تولید صنعتی بنا گردیده و ثروت اجتماعی در آن عبارت است از انباشت ارزش اضافه تولید شده توسط نیروی کار.

در نتیجه تضاد عمده در ایران تضاد کار و سرمایه، به بیان دیگر تضاد طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار می‌باشد. جهت عمده این تضاد طبقه سرمایه‌دار است، زیرا که حاکم است. سرنوشت مردم بستگی به درجه تکامل و مناسبات این دو قطب تضاد دارد.

جمعیت ایران بر مبنای برآورد مرکز آمار ایران در ابتدای سال ۱۴۰۱، ۸۴ میلیون و ۵۵ هزار نفر است. طبقه کارگر بزرگترین طبقه در جامعه ایران است. ۱۶ میلیون کارگر، با خانواده ۵۶ میلیون نفر.

بعد از پرولتاریا، اقبال خرد بورژوازی بزرگترین جمعیت جامعه را تشکیل می‌دهد. بیش از ۷۰٪ این خرد بورژوازی را خرد بورژوازی فقیر که به پرولتاریا بسیار نزدیک است تشکیل می‌دهد.

بورژوازی کوچکترین طبقه جامعه است. بورژوازی ایران به دو بخش حاکم و در اپوزیسیون تقسیم شده است. بورژوازی حاکم یک بورژوازی فاشیستی است. بخشی از بورژوازی در اپوزیسیون نیز بورژوازی فاشیستی سابق است که امروز به صورت بورژوازی لیبرال ایران خود را نشان می‌دهد.

این‌ها نیروهای واقعی جامعه ایران در مناسبات تولیدی هستند. تضاد کار و سرمایه در ۴۰ سال حاکمیت جمهوری اسلامی تا آن جا تکامل یافته است که ما آن را در غلیانان امروزه ایران می‌توانیم به روشنی و شفافیت ببینیم: مردم قادر به زندگی تحت رژیم سرمایه‌داری نیستند و دولت سرمایه‌داری نیز قادر به حاکمیت بر این مردم زحمتکش نمی‌باشد. به لحاظ عینی جامعه ایران برای یک انقلاب سوسیالیستی آماده است. ولی در ایران هنوز شرایط ذهنی برای این انقلاب فراهم نیست:

۱- حزب کمونیست سراسری در ایران وجود ندارد. احزابی هستند که مارکسیستی هستند و خود را حزب کمونیست می‌نامند مثل حزب کمونیست ایران، حزب رنجبران ایران، حزب کمونیست کارگری ایران، حزب کمونیست ایران مائوئیست و غیره. در عین حال سازمانهای مارکسیستی بسیاری هم در جنبش کمونیستی ایران وجود دارند. این احزاب و سازمان‌ها دور از هم هستند. ولی آنچه که امروز طبقه کارگر بدان محتاج است حزب راستین کمونیستی سراسری ایران است. این حزب هنوز وجود ندارد.

۲- در عین حال کل طبقه کارگر هنوز تشکلات مستقل خود را ندارد.

۳- در نتیجه این طبقه هنوز نمی‌تواند کل مردمان مترقی را برای یک مبارزه مسلحانه توده‌ای متشکل سازد. باید این کمبودها برطرف شود. ولی در کجا و تحت چه شرایطی؟

مارکسیست‌های ایران معتقدند که در جریان مبارزه توده‌های کارگر و زحمتکش و مردم آزادیخواه در درون همین ساختار سرمایه‌داری فاشیستی، در غلیانان عظیم اجتماعی، در جریان آموزش از هم و آموزش از تجارب این مبارزات و کمبودهایش، تمام این نقایص را می‌توان برطرف کرد و سرمایه‌داری را در جهت برقراری سوسیالیسم در ایران سرنگون نمود. واقعیت مبارزه طبقاتی و سیر تکامل سازماندهی پرولتاریا در ایجاد سندیگاههای مستقل از دولت با وجود سرکوب و دادن قربانی بسیار، نزدیکی نسبی سازمان‌های جنبش کمونیستی به هم، نزدیکی این سازمان‌ها به طبقه کارگر و سازماندهی منطقه‌ای مبارزات توده‌ای در هر شهر، تکامل شعارهای مترقی و گاه‌ا پرولتری در سطح کشور، این ادعا را ثابت می‌کند.

مبارزه مرگ و زندگی علیه دولت سرمایه‌داری (امروز در ایران فاشیستی)، جریان مبارزات توده‌ای و شرکت کمونیست‌ها در آن‌ها، آن بستر لازم جهت ایجاد حزب کمونیست سراسری و سازماندهی مردم توسط طبقه کارگر جهت سرنگونی مسلحانه دولت سرمایه‌داری ایران است.

نیروها و سازمان‌هایی که این واقعیت را درک نمی‌کنند و قادر نیستند سیر وقایع در این کشور را آن طور که در جریان است ببینند، برای رفع کمبودهای روبنایی و ذهنی انقلاب ایران، مرحله تراشی می‌کنند. آن‌ها معتقدند که در هر کشوری که فاشیسم حاکم شد، مرحله انقلاب در آن کشور دمکراتیک است و در این جامعه “دمکراتیک” که یک دوران طولانی و یا کوتاه تاریخی را لازم دارد، پرولتاریا و جنبش کمونیستی می‌تواند کمبودهای خود را برای انقلاب بعدی جبران کند. آیا این ادعا در نیمه دوم قرن اخیر معتبر است؟ برای یافتن جواب، من به یکی از دستاوردهای دوران ساز حزب مارکسیست – لنینیستی آلمان MLPD رجوع می‌کنم.

این دستاورد، کشف داهیانة تحول در سازمان تولید بین‌المللی سرمایه‌داری است.

در جریان این تحول، وابستگی سیاسی دولت‌های سرمایه‌داری و یا نیمه سرمایه‌داری به کشورهای امپریالیستی سست گردیده و یا اساساً از بین رفته است و این دولتها به کنسرن‌های عظیم بین‌المللی وابسته گردیده‌اند. در واقع در عین حال که دولت سرمایه‌داری حافظ سرمایه‌داری به طور کلی است ولی از آنجائی که هر دولتی به صورت سازمان خدماتی

یک و یا چند کنسرن بین‌المللی در آمده است، در شرایط خاصی که منافع سرمایه‌داری ملی با منافع کنسرن‌های مافوق این دولت در تضاد قرار گیرد، به نفع کنسرن مافوق وارد عمل می‌شود.

در نتیجه قشر حاکم بورژوازی در هر کشوری می‌داند که بدون پشتیبانی کنسرن‌های مافوقش قادر به حاکمیت نیست و سرنگون می‌شود. بورژوازی در اپوزیسیون نیز دریافته است که بدون پشتیبانی کنسرن‌های بین‌المللی قادر به کسب قدرت سیاسی نیست. زیرا او از تعمیق انقلاب و نتایج انقلابی وحشت دارد. لذا بورژوازی در اپوزیسیون که پرچم «انقلاب دموکراتیک» را برافراشته است و در عین حال از انقلاب بیش از وابستگی به کنسرن‌های بین‌المللی می‌ترسد، برای کسب قدرت سیاسی و پیش از کسب قدرت سیاسی، به این کنسرن‌ها وابسته می‌گردد و خواست‌های آن‌ها را پس از رسیدن به قدرت، پیشاپیش تضمین می‌کند.

هنگامی که این بورژوازی در اپوزیسیون با پشتیبانی مردم و نیروهای امپریالیستی به قدرت می‌رسد، هنوز در جامعه تنش انقلابی وجود دارد، طبقه کارگر مایل است انقلاب را ادامه دهد، مایل است به خواست‌های معیشتی و سیاسی‌اش دست یابد، مردم هنوز آزادی‌های بیشتر اجتماعی را طلب می‌کنند. ولی کنسرن‌های مافوق، در همان روز تشکیل دولت این بورژوازی «دمکرات» از آن سودهای میلیاردری طلب می‌کنند. لذا این بورژوازی در همان روزهای اول به قدرت رسیدن، سرکوب طبقه کارگر را در پیش می‌گیرد، آزادی‌ها را به طور کامل از بین می‌برد و سریعاً به بورژوازی فاشیستی تبدیل می‌گردد.

لذا از ۵۰ سال اخیر در جهان، ایجاد هیچ کشور دموکراتیکی، دیگر ممکن نیست. هر دولت «دمکراتیک» در همان روز اول به یک دولت فاشیستی تبدیل می‌شود.

برای مثال:

۱- ایران: دار و دسته خمینی که نماینده بخشی از خرده بورژوازی ایران بود، با پرچم دموکراسی خواهی و عدالت طلبی و با اهرم مذهب که باور اکثریت مردم ایران است، به قدرت سیاسی رسید. همه می‌دانند که این دار و دسته پیش از رسیدن به قدرت با امپریالیسم امریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان در ارتباط تنگاتنگ قرار داشت و از پشتیبانی بی دریغ آن‌ها برخوردار بود. وقتی خمینی به قدرت رسید و رژیم جمهوری اسلامی ایران را بنیان نهاد، بلافاصله دست به سرکوب طبقه کارگر و زنان آزاده زد و گام به گام و سریع تمام آزادی‌هایی را که مردم برایش مبارزه می‌کردند، از بین برد و تبدیل به یک رژیم فاشیستی گردید.

۲- عراق: ملت کرد عراق تحت رهبری دو سازمان - اتحادیه میهنی به رهبری جلال طالبانی و حزب دموکرات کردستان به رهبری بارزانی، سالیان طولانی علیه رژیم فاشیستی صدام حسین مبارزه کردند. نیروهای دموکراتیک در دیگر نقاط عراق نیز دست به مبارزات وسیعی زدند. زمانی که آمریکا به عراق حمله و این کشور را اشغال کرد، جلال طالبانی و بارزانی و دیگر نیروهای دموکراتیک عراق در یک هیئت «دمکراتیک» دولت عراق را تشکیل دادند. طالبانی رئیس جمهور عراق و بارزانی رئیس اقلیم کردستان عراق گردید. این دولت که اعضای کلیدیش پیش از به قدرت رسیدن دست نشانده کنسرن‌های آمریکائی شده بودند، دست به کشتار طبقه کارگر، مردم آزادیخواه، و جنبش وسیع و عمیق زنان زد و امروزه به صورت یک دولت شبه فاشیستی بر عراق حکم می‌راند.

۳- تونس: در سال ۲۰۱۱ مردم تونس علیه رژیم سرکوبگر و چپاولگر بن‌علی قیام کردند و تحت نام انقلاب دموکراتیک، یک رژیم چند حزبی پارلمانی را تشکیل دادند. این قیام باعث به وجود آمدن بهار عربی شد. در مصر و دیگر کشورهای عربی قیام‌هایی به وجود آمد و دولت‌های «دمکراتیکی» پا به عرصه وجود گذاشتند. امروزه طبقه کارگر و مردان و زنان آزاده در تونس شدیداً تحت استثمار و فشار دولت مرکزی هستند. البته گذشت زمان ماهیت «دولت‌های دموکراتیک» بهار عربی را نیز روشن کرده است. به ویژه روی کار آمدن اخوان المسلمین در مصر شفافیت بیشتری به این ادعا می‌بخشد. در همه این کشورها دموکراسی فقط برای چند روز و چند هفته تجربه شد و سپس استثمار بی حد و سرکوب آغاز گردید.

این کشف و تجارب، روشن می‌کنند که پروسه ایجاد و ثبات دولت‌های دموکراتیک از ۵۰ سال پیش به پایان رسیده و هر رژیم دموکراتیکی که تشکیل می‌گردد، در کوتاه مدت به یک رژیم سرکوبگر، فاشیستی و یا شبه فاشیستی تبدیل می‌شود. در نتیجه طبق نظر کسانی که به مرحله «انقلاب دموکراتیک» در کشورهای فاشیستی معتقدند، پس از هر انقلاب دموکراتیکی که به فاشیسم ختم می‌شود باید یک انقلاب دموکراتیک دیگر کرد و این دایره شیطنانی پایانی نخواهد داشت.

در نتیجه راه انقلاب دموکراتیک به لحاظ تاریخی بسته است. در مقابل طبقه کارگر و مردم آزادیخواه ایران، برای نجات از فقر، اعتیاد، بیکاری، فحشا، جنگ و تخریب محیط زیست فقط یک راه می‌ماند؛ سوسیالیسم که رسیدن بلاواسطه بدان اکنون پیش روی ما و وظیفه ماست.

بسیاری از رفقای آلمانی برای تحکیم بخشیدن به نظرات خود که انقلاب ایران را دموکراتیک می‌دانند، از انقلاب روسیه و لنین و انقلاب چین و مائو تسه‌دون و دستاوردهای آن‌ها سخن می‌گویند. برای زدودن هرگونه ابهامی، لازم می‌آید منسجم به این دو انقلاب پرداخته شود:

برخی رفقا ارزیابی لنین در دموکراتیک بودن انقلاب فوریه ۱۹۱۷ را در کمبود و نارس بودن شرایط ذهنی انقلاب در روسیه معرفی می‌کنند. این جعل تاریخ است.

لنین در دو تاکتیک سوسیال دموکراسی چنین می‌نویسد: «انقلاب بورژوازی همانا تحولی است که بقایای کهن یا بقایای سرواژ را (این بقایا تنها شامل حکومت مطلقه نبوده بلکه سلطنت نیز می‌باشد) با قطعیت هر چه تمامتر از سر راه خود

میروید و موجب تکامل هر چه وسیعتر و هر چه آزادتر و هر چه سریعتر سرمایه‌داری را به طرزی هر چه کاملتر فراهم می‌نماید.» (لنین - «دو تاکتیک... - قسمت ششم»)

در نتیجه انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷ نه به خاطر تکامل شرایط ذهنی انقلاب بلکه به خاطر تغییر شرایط عینی و زیربنایی یعنی زدودن سرواژ و بورژوازی ده به عبارت صحیحتر حل تضاد «بورژوازی دهقانی و پرولتاریای ده» (لنین - «دو تاکتیک... - مقدمه») انجام گرفته است.

انقلاب دمکراتیک چین نیز برای حل مسئله ارضی، مسأله دهقانی و درهم کوبیدن نظام فئودالی صورت گرفت بود. در ایران سرواژ وجود ندارد. فئودالیسم ده‌ها سال است از جامعه ایران رخت بر بسته است. آنچه وجود دارد عبارت است از پرولتاریا، بورژوازی و خرده بورژوازی که هر کدام به اقشار مختلفی تقسیم می‌شود. انحراف دیگری که برخی سعی می‌کنند توسط آن نظریه دمکراتیک بودن انقلاب در ایران را توجیه نمایند، تعیین نمودن مرحله انقلاب در تحولات روبنائی است. این نظریه عمیقاً ضد مارکسیستی است. مارکسیسم بر آن است که تعیین مرحله انقلاب در تحلیل علمی از مناسبات تولید، از روابط تولیدی و شیوه تولید به دست می‌آید. یعنی تعیین مرحله انقلاب از مناسبات اقتصادی و زیربنایی جامعه حاصل می‌گردد نه از اتخاذ این سیاست و یا آن سیاست.

مثلاً می‌گوئیم انقلاب برده‌داری، انقلاب فئودالی، انقلاب بورژوازی و انقلاب پرولتری. در این جا طبقات در مناسبات تولیدی علیه یکدیگر در نظر گرفته شده است. یعنی، انقلاب یک طبقه علیه طبقه دیگر. به این جهت نمی‌توانیم بگوئیم انقلاب امپریالیستی علیه بورژوازی رقابت آزاد. با وجود اینکه بین این دو مرحله تفاوت‌های کمی و کیفی وجود دارد ولی چون هر دو سرمایه‌داری هستند، نمی‌توان گذار سرمایه‌داری رقابت آزاد به امپریالیسم را انقلاب تلقی کرد. به همین دلیل تحولات در نظام سرمایه‌داری را نمی‌توان معیار تعیین مرحله انقلاب در نظر گرفت. مبارزه اقشار مختلف در درون یک ساختار اجتماعی هیچگاه انقلابی نیست بلکه رفرمیستی است.

کسانی که معتقدند چون در ایران فاشیسم حاکم است پس مرحله انقلاب دمکراتیک است، اگر صدها دفعه هم تکرار کنند «با سمت گیری سوسیالیستی»، باز هم قبول کرده‌اند که انقلاب دمکراتیک یک انقلاب بورژوازی است. یعنی انقلاب بورژوازی لیبرال علیه بورژوازی فاشیستی به یاری پرولتاریا. این نیروها در مقابل پروسه انقلاب سوسیالیستی در ایران رفرم را به نام «انقلاب» جا می‌زنند.

یکی از رفقا MLPD پتر وایس‌فینینگ در ۲۴ اکتبر در جلسه‌ای در شهر کلن، این نظریه را که مرحله انقلاب ایران «انقلاب دمکراتیک نوین» است، چنین توجیه می‌کند: «انقلاب در یک کشور امپریالیستی جدید مانند ایران باید مستقیماً از یک جانب علیه سرمایه مالی بین‌المللی فعال در کشور و همچنین علیه بورژوازی انحصاری ملی و بقایای زمین داران فئودال باشد. با توجه به دیکتاتوری فاشیستی باید یک هدف میانی استراتژیک در نظر گرفت. در کتاب طلوع انقلاب سوسیالیستی بین المللی آمده است: «در دیکتاتوری‌های فاشیستی مانند ایران، هدف استراتژیک بعدی باید این باشد که یک جبهه مردمی ضد فاشیستی، دیکتاتوری فاشیستی را سرنگون کند. و دوباره حقوق و آزادی‌های دمکراتیک مدنی را به دست می‌آورد.» ... تنها در این صورت است که در ایران مبارزه طبقاتی برای سرنگونی حاکمیت سرمایه‌داری می‌تواند گسترش یابد، ... «تنها در این صورت است که خصلت یک انقلاب دمکراتیک نوین ضد فاشیستی و ضد امپریالیستی در سمت سوسیالیسم پذیرا می‌شود، که این انقلاب رهبری پرولتاریا و بنیان ضد کمونیست ستیزی داشته باشد.»

یک کپی برداری کامل و بی نقص از انقلاب ضد نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی چین که جبهه واحدی بود از طبقه کارگر، دهقانان و خرده بورژوازی شهر و بورژوازی ملی به رهبری پرولتاریا جهت برانداختن ساختار فئودالی سه هزار ساله و سلطه امپریالیسم در آن کشور. ولی

- ایران یک کشور امپریالیستی نیست. ایران کشوریست سرمایه‌داری که مکنده‌های مالی امپریالیسم توسط بورژوازی داخلی در بدنه جامعه فرو رفته و ثروت‌های تولید شده توسط کارگران ایران را می‌مکند.

- در ایران بقایای زمین داری بزرگ فئودالی وجود ندارد. در ایران پلانتاژهای بزرگ کشاورزی صنعتی وجود دارد که زمین‌های وسیعی را اشغال کرده‌اند ولی از فئودال و مناسبات فئودالی خبری نیست.

- کشاورزی در ایران مطلقاً تجاری است و خودکفا نیست. در نتیجه غیر از پلانتاژهای کشاورزی (بورژوازی ده)، خرده بورژوازی روستا یعنی کشاورزان زمین دار در سه قشر؛ فقیر، میانه حال و مرفه، حضور دارد.

- بخشی از طبقه کارگر ایران، کارگران کشاورزی در روستاها هستند

- در عشایر ایران نیز فقط خرده بورژوازی دهقانی و یا دامداری و مراتب ایلی وجود دارد. مناسبات آرتل که متعلق به پیش از ظهور طبقات در جامعه بشری است نیز در حال محو شدن می‌باشد.

پتر فینینگ از بقایای فئودالیسم در ایران صحبت می‌کند تا ایده «انقلاب دمکراتیک نوین» متعلق حزیش را توجیه نماید.

یک سوال اساسی: هنگامی که طبقه کارگر و جنبش کمونیستی در پروسه مبارزات متوالی و پی در پی مردم مترقی قادر می‌شود حزب کمونیست سرتاسری را به وجود آورد، خود را متشکل کند، توده‌های آزادیخواه و مترقی را سازمان دهد و مبارزه قهر آمیز توده‌ای را علیه کل بورژوازی ایران هدایت نماید و سوسیالیسم را برقرار کند، چرا باید قدرت را با بورژوازی لیبرال داخلی که در طی مبارزه، وابسته به امپریالیسم گردیده و یا می‌گردد، و قشری است بسیار خائن به طبقه کارگر، تقسیم کند؟ این خط خرده بورژوازی در مقابل انقلاب سوسیالیستی واقعاً رفرم را تقدیم می‌کند. مبارک باد.

این خط سیاسی، تسلیم طبقاتی پرولتاریا در مقابل بورژوازی لیبرال را به همراه دارد. تحت این خط سیاسی طبقه کارگر ایران باید با سلطنت طلبان، مجاهدین خلق و کلیه نیروهای نماینده بورژوازی لیبرال، که خود را خیلی هم دمکرات و آزادیخواه می‌نامند، جبهه متحد تشکیل دهد. آنوقت به خون کشیده شدن طبقه کارگر و آزادگان ایران را می‌توانیم از اکنون به عیان مشاهده کنیم.

چه نیروهائی از انقلاب سوسیالیستی در ایران پشتیبانی می‌کنند؟

۱- طبقه کارگر. در ابتدا بخشی از این طبقه که در صنعت تولید شکر فعال است و به کارگران مبارز هفت تپه معروفند، شعار سازماندهی شورائی و سپس کنترل شورائی بر تولید را طرح کردند. این شعار ایده‌های اولیه و خامی است که درخواست سوسیالیستی این طبقه را نشان می‌دهد. در پروسه بعد کلیه کارگران ایران این ایده را تأیید کرده‌اند. کارگران صنعت نفت و پتروشیمی و فولاد، دارای تشکیلات مستقل هستند. آن‌ها با این تشکیلات مستقل وارد مبارزه می‌شوند، اعتراض می‌کنند و اعتصاب مینمایند. بخش اعظم کارگران ایران نه آگاهانه بلکه در نطفه و آگاهی اولیه خواست سوسیالیستی دارند.

۲- اقشار مختلف از مردم مبارز و آزادیخواه هر روز بیشتر تحت شعارهای کارگری به میدان می‌آیند و همبستگی خود را با کارگران نشان می‌دهند. به بیان دیگر سمت و سوی حرکت کلی جامعه، سوسیالیسم را می‌طلبد. در سطح بین‌المللی تمام کارگران جهان و آزادیخواهان پشتیبان مطمئن طبقه کارگر ایران هستند.

چه نیروهائی از انقلاب “دمکراتیک” در ایران پشتیبانی می‌کنند؟

۱- در سطح داخلی: بورژوازی لیبرال ایران که در اپوزیسیون قرار دارد. نمایندگان قشرهای مختلف این بورژوازی عبارتند از: سلطنت طلبان، مجاهدین خلق، نهضت آزادی، جبهه ملی و...
۲- در ایران جنبش کمونیستی هنوز نتوانسته آلترناتیو سوسیالیستی را به مردم جامعه بشناساند. این آلترناتیو یا شناخته نیست و یا علیه آن به لحاظ تاریخی موضع وجود دارد. لذا بخشی از این مردم که خواهان رفع ستم و برقراری عدالت و آزادی هستند، از دمکراسی و انقلاب دمکراتیک صحبت می‌کنند. در این اتمسفر نمایندگان بورژوازی لیبرال در آن میدمند.

۳- در سطح بین‌المللی: تمام احزاب سوسیال دمکرات، خانم بریوک و تمام رهبران اتحادیه اروپا، آقای بایدن و بعضی سناتورهای سنای آمریکا و سنای استرالیا و... سینه چاک “انقلاب دمکراتیک” ایران شده‌اند. آنها با این “انقلاب دمکراتیک” می‌خواهند توسط همین مردم دست کنسرن‌های روسی و چینی و هندی و ترکی را از ایران کوتاه کنند و حاکمیت کنسرن‌های بین‌المللی خود را جانشین آن سازند.

جمع بندی:

- ۱- جامعه ایران یک جامعه سرمایه‌داریست.
- ۲- تضاد کار و سرمایه در این ساختار سرمایه‌داری به نهایت آشتی ناپذیر گذشته است.
- ۳- نیروهای انقلابی و یاران انقلاب عبارتند از پرولتاریا، دیگر زحمتکشان و آزادیخواهان مترقی. نیروهای ارتجاعی در ایران سرمایه‌داران خارجی، وابستگان مالی به امپریالیسم و بورژوازی داخلی کشور. این بورژوازی در لحظاتی که در مقابل مرگ قرار می‌گیرد، تا اندازه‌ای بعضی تاکتیک‌های پرولتاریا را می‌پذیرد ولی به مجرد بیرون آمدن از آن شرایط، به امپریالیسم وابستگی بیشتری نشان می‌دهد.
- ۴- آلترناتیو بلاواسطه سرمایه‌داری در ایران که رژیم جمهوری اسلامی نماینده امروزه آن است، “انقلاب دمکراتیک” و یا “انقلاب دمکراتیک نوین” نیست بلکه سوسیالیسم است و دولت این ساختار دیکتاتوری پرولتاریاست.
- ۵- سمت گیری “انقلاب دمکراتیک” و یا “انقلاب دمکراتیک نوین” تسلیم در مقابل بورژوازی لیبرال و امپریالیسم است.

غلامرضا پرتوی

1.11.2022